تحلیل الگوهای رویارویی با خیانتکاران در سده‌های نخستین و میانه ایران (۱۳۲ – ۶۲۸ ق)

سید منصور امامی‌میبدی[۱]، رضا دریکوندی[۲]، لیدا مودت[۳]

چکیده

مسئله اصلی پژوهش پیش‌رو بررسی چگونگی و چرایی اتخاذ الگوهای ناهمگون در مواجهه با مسئله خیانت است. مراد از خیانت هرگونه فعلی بود که برخلاف راستی و تعهدات شغلی انجام می‌گرفت و زیان‌هایی را متوجه مُلک و مَلِک می‌کرد. ساختار سیاسی ایران در قرون نخستین و میانه اسلامی بجز میان‌پرده‌های درخشانی، بنا به دلایلی همچون حاکمیت همزمان خاندان‌های متعدد حکومتگر، درگیرهای درون و میان‌دودمانی و رقابت‌های پیداوپنهان کارگزاران، پیچیده و بحران-آفرین بود. این ساختار با ایجاد مناسبات شکننده میان فرمانروایان و کارگزاران، ظرفیت بالقوه‌ای برای تشدید «خیانت» صاحب‌منصبان فراهم آورد. برخی کارگزاران در موقعیت‌های سرنوشت‌ساز رویارویی بازیگران قدرت، تحت تأثیر تحریکات مدعیان و در راستای تحقق بلندپروازی‌های نامشروع خویش، پیمان‌های شغلی و اخلاقی با خداوندگاران خود را نادیده گرفته و با لغزش از مسیر «راستی» آن‌ها را وادار به واکنش می‌کردند. شناخت رویکردهای اتخاذ شده در برابر این مسئله و علل اتخاذ چنین رویکردهایی بر اهمیت انجام این پژوهش می‌افزاید. بررسی داده‌های موجود به روش تحلیل تاریخی نشان داد همکاری با خائنین و بخشش آن‌ها به‌منظور خروج از بن‌بست‌های سیاسی، سکوت مصلحت‌گونه در برابر خائنین به منظور گذار از شرایط بحرانی و سپس اقدام به تنبیه آن‌ها، گوشمالی مختصر اولیه خائنین و به‌کارگیری مجدد در مناصب حکومتی، تحت‌تأثیر سوابق خدمت یا آموزه‌های دینی و قتل فوری خائنین به‌دلیل مذموم شمردن مسئله خیانت و عدم اعتماد به خیانتکاران، چهار الگوی رایج در رویارویی با مسئله خیانت بوده است.

واژه‌های کلیدی: خیانت، الگوهای برخورد، قتل، فرمانروایان مسلمان، بخشش، ایران دوره اسلامی.

طرح مسئله

[۱] استادیار و عضو هیئت علمی گروه آموزشی معارف اسلامی دانشگاه فرهنگیان. صندوق پستی ۸۸۹-۱۲۶۶۵ تهران.ایران
ایمیل: sm.emami@cfu.ac.ir
[۲] استاد مدعو گروه تاریخ دانشگاه یزد، ایران.
ایمیل: derikvandyreza@gmail.com
[۳] دانشیار گروه تاریخ دانشگاه شیراز، شیراز، ایران.
ایمیل: lidamavadat@gmail.com

به‌موازات تحلیل رفتن توان سیاسی – نظامی نهاد خلافت عباسی (حک: ۱۳۲ – ۶۵۶ ق)، دودمان‌های متعددی در ایران به قدرت رسیدند. این در شرایطی بود که از یک طرف نهاد خلافت، هنوز در تحولات سیاسی ایران نقش‌آفرینی داشت و از سوی دیگر به‌خصوص در یک برهه مشخصی از آغاز قرن سوم تا اواسط قرن پنجم هجری قمری برخی از دودمان-های ایرانی نیز همزمان با یکدیگر بر بخش‌هایی از این سرزمین حکم می‌راندند. این خاندان‌ها در بسیاری از موارد زدوخوردهای زیادی با یکدیگر داشتند. از طرفی نهاد خلافت نیز در راستای بازیابی توان دنیوی خویش، با پشتیبانی از دودمان‌های هم‌پیمانش، آتش این منازعات را شعله‌ورتر می‌کرد. مزید بر این موارد، در ساختار درونی هر یک از این حکومت‌ها نیز مشکلات پرشماری وجود داشت که شرایط پیچیده‌ای در مناسبات میان حکمرانان و کارگزاران آن‌ها به وجود آورده بود.

در چنین فضای پرهرج‌ومرج و آشفته‌ای در موارد بسیاری در قالب درگیری‌های بین-دودمانی، رقابت مدعیان سلطنت، جناح‌بندی‌های مذهبی و سیاسی و منافع شخصی، کارگزاران این دودمان‌ها در معرض آزمون وفاداری یا خیانت به خداوندگاران خویش قرار می‌گرفتند. اگرچه نمونه‌هایی از وفاداری این کارگزاران به ولی‌نعمتان خویش نیز سراغ داریم، ولی در موار گوناگونی شاهد آنیم که این صاحب‌منصبان با تخطی از پیمان‌های اخلاقی و شغلی که به ولی‌نعمت خویش سپرده بودند، در راستای تحقق منافع شخصی با رقبای آن‌ها تبانی کرده و بدین‌ترتیب مسئله‌ای موسوم به «خیانت» را رقم می‌زدند. همکاری برخی از کارگزاران با بازیگران و مدعیان قدرت، گذشته از آنکه فراموش کردن تعهدات شغلی و منصبی آن‌ها محسوب می‌شد، بلکه از دیدگاه اخلاقی نیز پدیده‌ای ناپسند شمرده می‌شد. بنابراین انتظار می‌رفت، رویکرد یکسان و قاطعی در قبال آنان اتخاذ شود. با این حال فرمانروایان این عصر، الگوهای متناقضی در مواجهه با این مسئله از خود نشان دادند. پژوهش پیش‌رو درصدد است علاوه بر بررسی این الگوها، علل اتخاذ چنین رویکردهای ناهمسانی در قبال مسئله‌ای واحد را موردبررسی قرار دهد.

فرضیات تحقیق حاکی از آن است که حکومتگران به چهار روش ۱. حمایت پیوسته از خائنان و به‌کارگیری آنان در مناصب حکومتی، ۲. حمایت موقت از خائنان و تنبیه آنان، ۳. تنبیه موقت و بخشش خیانتکاران و ۴. مؤاخذه و قتل فوری خائنان، با مسئله خیانت برخورد کردند. چرایی اتخاذ راهبردهای متناقض در مقابل پدیده‌ای واحد، ناشی از منافع و مصالح حکومتی، نوع جهان‌بینی و خصوصیات رفتاری متفاوت این حکمرانان بود. در شرایطی که قائلان به راهبرد نخست، تحقق منافع خویش را به هر روشی ازجمله پذیرش و حمایت از

خائنان مجاز می‌دانستند، پیروان راهبرد دوم با انزجار از کردار خائنین در انتظار موقعیت مناسبی برای تنبیه آن‌ها برمی‌آمدند. گروه سوم اگرچه در ابتدا برخوردی قهرآمیز با خائنان داشتند، اما پس از مدتی به احترام خدمات قدیم یا پادرمیانی بزرگان و الهام از آموزه‌های دینی درخصوص بخشش خطاکاران، از گناه این افراد می‌گذشتند. پیش‌بینی‌پذیرترین برخورد با خائنان از جانب گروه چهارم حکمرانان انجام گرفت که معتقد بودند خیانت از هر کسی و تحت هر شرایطی حتی اگر در حق دشمنان نیز انجام شود، سزای آن قتل است. به همین دلیل آنان حتی با احتمال ارتکاب این فعل توسط صاحب‌منصبی، وی را به قتل می‌رساندند.

پیشینه پژوهش

حسینی و حیدری (۱۴۰۳) در مقاله‌ای تحت عنوان «بررسی رفتارهای خیانت‌آمیز مشرفان و صاحب‌بریدان و اثرات آن بر ساختار حکومت غزنویان»، تأثیر این خیانت‌ها بر ساختار حکومت غزنوی و نه چگونگی رویارویی غزنویان با خائنان را مدنظر داشته‌اند. در پژوهش «ظهور و سقوط طغرل کافرنعمت» (مومنی، ۱۳۹۸) به بررسی دلایل نامبردار شدن طغرل به لقب «کافرنعمت» و چرایی شورش وی علیه سلطان عبدالرشید غزنوی پرداخته شده است. زارعی‌رضایی و حجتی‌پور در مقاله‌ای با عنوان «عوامل بروز خیانت کارگزاران نظام اسلامی از منظر کتاب و سنت با تأکید بر آموزه‌های نهج‌البلاغه» (۱۴۰۱) عوامل گرایش کارگزاران به ارتکاب این فعل را مدنظر داشته‌اند این پژوهشگران ضعف ایمان، غفلت از مرگ، دنیاگرایی، تعلقات نژادی و گروهی و عدم نظارت بر عملکرد خائنین و عدم مجازات آن‌ها را در زمره این علت‌ها ذکر کرده‌اند. در پایان‌نامه «اوصاف و مصادیق خیانت از منظر قرآن و روایات» (حجازی و احتشامی‌نیا، ۱۳۹۳) نیز، اعمالی همچون خیانت به خدا و رسول یا سکوت در برابر منکرات که مصداق خیانت محسوب می‌شدند بررسی شده است. پژوهش پیش‌رو از آن جهت که به بررسی رویکردهای فرمانروایان نسبت به مسئله خیانت و چرایی اتخاذ این رویکردها پرداخته، با تحقیقات پیشینیان کاملاً متفاوت و دارای نوآوری است.

تعاریف مفهومی

خیانت

در لغتنامه‌ها برای واژه خیانت معانی مختلفی همچون نقض‌پیمان، غدر، ناراستی، دزدی، زنا و بی‌دینی ذکر شده است (معین، ۱۳۸۶: ۶۴۸/۱). با این حال قابل‌اعتمادترین ملاک برای

آگاهی کامل از معنی و مفهوم خیانت، رجوع به متون[۴] همان روزگار است. متون کهن با قرار دادن خیانت در برابر «راستی»، هر عملی که برخلاف راستی باشد را خیانت نامیده‌اند. این مقایسه به اندازه‌ای است که ناراستی و خیانت در کنار یکدیگر به کار رفته‌اند (طوسی، ۱۳۴۷: ۴۰ و ۴۲). برهمین اساس راستی را ستون خرد و دروغگویی را خیانت می‌دانستند (بیهقی، ۱۳۵۰: ۷۴). پیرو همین دیدگاه است که عنصرالمعالی خطاب به فرزندش می‌گوید: «تا توانی از خیانت کردن پرهیز، که هر که یک بار خائن گشت بیش کسی بر وی اعتماد نکند و راستی پیشه کن که بزرگترین طرازی راستی است» (عنصرالمعالی، ۱۳۳۵: ۱۵۰). همچنین علی قریب از سرداران سلسله غزنوی (حک: ۳۵۱ – ۵۸۲ ق) برای اثبات خائن نبودن خویش خطاب به سلطان مسعود (حک: ۴۲۱ – ۴۳۲ ق) اظهار داشت: «همه راستی و خوبی دارم در دل و هرگز از من خیانتی و کژیی نیامده است» (بیهقی، ۱۳۵۵: ۵۸۹). معنا و مفهوم دیگر خیانت، تبعات آن اقدام برای حکومت بود. بر همین اساس هر اقدامی که از جانب کارگزاران صورت می‌گرفت و زیان‌هایی را متوجه پادشاه و مملکت می‌ساخت، را خیانت محسوب می‌کردند (عقیلی، ۱۳۶۴: ۱۸۵). همچنین راست نبودن زبان با دل که بدیلی از عدم تطابق گفتار و کردار بود، خیانت محسوب می‌شد (همدانی، ۱۳۸۷ ب: ۱۰۳). باتوجه به همین مسئله است که حسن خرمیل از امرای سلسله غوریان (حک: ۵۲۷ – ۵۹۴ ق) را به دلیل پدیدار شدن اختلاف حالات و اعتماد برخاستن از قول و فعل او، به خیانت متهم کردند (جوینی، ۱۳۷۵: ۶۷/۲). بنابراین هرگونه رفتار یا اعمالی که زیردستان پادشاه در انجام وظایف و کارکرد شغل خود انجام می‌دادند و سبب باطل شدن پیمان وفادارای آن‌ها می‌شد، در ذیل مفهوم خیانت گنجانده می‌شد (حسینی و حیدری، ۱۴۰۳: ۴۷).

الگوی نخست: پشتیبانی پیوسته و به‌کارگیری در مناصب حکومتی

برخلاف دیدگاه مرسوم آن روزگار که معتقد بود، عاقبت همه خائنان سر به باد دادن بوده است، مستندات تاریخی نشان می‌دهد برخی از حکومتگران خائن‌پرور براساس گزاره «در خون کسی حق و ناحق سخن»، گفتن روا نباشد (بیهقی، ۱۳۵۵: ۲۲۵ و ۵۶۰)؛ نه‌تنها از خائنان در راستای پیشبرد اهداف خویش بهره می‌بردند، بلکه آن‌ها را به‌صورت دائمی بخشیده و به خدمت می‌گرفتند و بدین‌گونه «جنس به جنس خود مایل» می‌شد (اصفهانی، ۱۳۵۶: ۲۱۱). حامیان این رویکرد برای توجیه عملکرد خویش، استدلال‌هایی ارائه می‌دادند. آنان معتقد بودند خائنان به دنبال بهترین روزنه امید خویش هستند. این استدلال به‌خصوص

---

[۴]. در متون دوره موردبررسی از تعابیر دیگری همچون «ناحق‌گذار» (کرمانی، ۱۳۷۳: ۳۱۶)، «بی‌مروت» (حسینی-یزدی، ۱۳۲۶: ۱۷۲)، «ناجوانمرد» (بیهقی، ۱۳۵۵: ۲۹۴)، «بی‌وفایان غدار» (شبانکارهای، ۱۳۶۳: ۸۱) و «ناحق-شناسان کفارنعمت» برای توصیف خائنان استفاده شده است (بیهقی، ۱۳۵۵: ۶۰۷).

در دوگانه‌های حساس و سرنوشت‌ساز رقابت میان مدعیان، مطرح و به‌خدمت گرفته می‌شد. پس از پیروزی مأمون (حک: ۱۹۸ – ۲۱۸ ق) بر برادرش امین و رسیدن به مقام خلافت، نامه‌هایی را نزد وی آوردند که در طرفداری از امین و ضد مأمون نوشته شده بود، در شرایطی که فضل بن سهل معتقد بود «خائنان هر دو جانب را دور باید کرد» مأمون با این توجیه که این گروه در منازعه اخیر «نتوانستند دانست که حال میان ما چون خواهد شد بهتر امید خویش را مینگریستند ... فرمود تا آن ملطفه‌ها بیاوردند و بر آتش نهادند تاتمام بسوخت» (بیهقی، ۱۳۵۵: ۳۸).

استدلال دیگر این جریان فکری، مشکلات احتمالی بود که در صورت توبیخ خائنان، برای حکومت پدید می‌آمد. این راهبرد، به‌خصوص در هنگام خیانت امرا در آوردگاه‌های سرنوشت‌ساز، به‌منظور جلگوگیری از فتنه‌های احتمالی، اتخاذ شده و بر خیانت این گروه سرپوشی مصلحت‌گونه می‌نهادند. امیراسماعیل سامانی (حک: ۲۷۹ – ۲۹۵ ق) خیانت جمعی از امرای خویش در هنگامه نبرد با عمرولیث صفاری (حک: ۲۶۵ – ۲۸۷ ق) را از بیم ایجاد شورش در سپاه کتمان کرد و به تداوم خدمت امرای خائن رضایت داد (حائری، ۱۳۴۲: ۳۰۳ – ۳۰۴). در جریان درگیری قاورد و سلطان ملکشاه (حک: ۲۶۵ – ۲۸۵ ق)، برخی از امرای ترک وی با کم‌کاری در صحنه نبرد و حمله به بُنه سپاهیان کرد و عرب ملکشاه که به‌خوبی دشمن را عقب رانده بودند، به وی خیانت کردند (اصفهانی، ۱۳۵۶: ۵۰)، همچنین پس از پایان نبرد نیز نامه‌هایی از امرای مذکور کشف شد که وعده پیوستن به قاورد را داده بودند. با این حال ملکشاه که این نامه‌ها را «کانون فتنه» می‌دانست، به‌منظور جلوگیری از وقوع شورشی دیگر، از فاش کردن نام خائنین خودداری کرد (ابن‌خلکان، ۱۳۶۷: ۳۷۰/۴). سلطان ملکشاه در برخورد مشابه دیگری، برخی از امرای خائن خویش را که در آستانه درگیری با سپاه غزنوی، وعده پیوستن به رقیب داده بودند، را بدون فاش کردن اسامی آن‌ها بخشید (فخرمدبر، ۱۳۴۶: ۱۵۸ – ۱۵۹).

استدلال دیگر این گروه از حکمرانان، خروج از بن‌بست‌های سیاسی و سرکوب شورش‌های دیرپا بود. زمانی که اتابک ایلدگز حامی و همه‌کاره سلطنت ارسلان بن طغرل (۵۵۶ – ۵۷۱ ق) سلجوقی نتوانست به روش معمول بر شورش امیر اینانج، حاکم قدرتمند ری فائق آید، از چنین حربه‌ای برای از میان برداشتن دشمن سلطنت بهره برد. وی با وعده واگذاری مقام به سعدالدین اَشَل وزیر اینانج پیشنهاد داد ولی‌نعمت خویش را از میان بردارد. وزیر نیز که کار خداوندگار خویش را به سامان نمی‌دید، به کمک چند تن از غلامان وفادار

خویش اینانج را به قتل رساند و «حاکم بلاد و عهده‌دار خرد و کلان امور پهلوان بن اتابک ایلدگز شد و آن غلامان هم به خدمت وی درآمدند» (حسینی، ۱۳۸۰: ۱۷۶ – ۱۷۷).

معمولاً فرمانروایان در چنین موقعیت‌هایی خیانت خائنین به ولی‌نعمت خویش را با حربه «مصلحت‌اندیشی و دوراندیشی» آنان و بیان این مسئله که پیوستن به خداوندگار جدید منافع و مصالح آن‌ها را بهتر فراهم می‌کند، توجیه می‌کردند (حائری، ۱۳۴۲: ۳۰۴؛ بیهقی، ۱۳۵۵: ۳۸). بر همین اساس سعدالدین اشل از طرف اتابک ایلدگز مخیر شده بود که «تو باید یکی از این دو را برگزینی یا اگر رستی و رست با خداوندگارت در دیار غربت بمانی چنانکه پیش از این در رنج و بیچیزی و درویشی بودی یا با من اندیشه هلاک او کنی و با فرزندم پهلوان بمانی و سررشته کار او و سرزمین‌هایش ری و اصفهان و آذربیجان به دست تو باشد» (حسینی، ۱۳۸۰: ۱۷۶). اینانج نیز در این قضیه مصالح خویش را بر وفاداری به ولی‌نعمت ترجیح داد. چنانچه برای همراه کردن غلامان با خود، «نزد ایشان محقق ساخت که کار اینانج به سامان نمی‌ماند و هرگاه به تباهی انجامد، ما را نیز در بر خواهد گرفت. مصلحت آن است که به چیزی که صلاحمان در آن است، اعتماد کنیم که کار خداوندگار اینانج رو در سستی و نابودی دارد» (همو، ۱۳۸۰: ۱۷۷).

در جریان درگیری میان غوریان و خوارزمشاهیان (حک: ۵۹۰ – ۶۲۸ ق) به‌منظور اعمال حاکمیت بر شهرهای خراسان، نیز سلطان محمد خوارزمشاه (حک: ۵۹۶ – ۶۱۶ ق) از چنین حربه‌ای بهره برد. چون خَرمیل از نام‌آورترین فرماندهان غوری و حاکم هرات با تحریک سلطان، به خوارزمشاهیان پیوست و شهر را تسلیم کرد، سلطان محمد خیانت وی به غوریان را نادیده گرفت و با پرداخت مبالغی و تمدید امارت وی بر هرات، او را به خدمت گرفت. اعتقاد خوارزمشاه به بهره‌گیری از خائنان به‌اندازه‌ای نیرومند بود که بعد از مدتی، چون خرمیل با بهره‌گیری از مشغولیت سلطان در نبرد با قراختائیان به خوارزمشاهیان نیز خیانت کرد و استدلال پذیرفته شده در باب خیانت خائنان به خداوندگاران جدید به تحقق پیوست؛ مجدداً مورد توجه[۵] سلطان قرار گرفت (جوینی، ۱۳۷۵: ۶۵/۲ – ۶۶).

اتابک قِزِل‌ارسلان عثمان، از اتابکان سلجوقی نیز که سودای سلطنت در سر داشت و نتوانسته بود به روش معمول بر طغرل سوم (۵۷۱ – ۵۹۰ ق) پیروز شود، گروهی از غلامان سلطان را با وعده واگذاری اقطاع، تطمیع کرد تا وی را دستگیر و زندانی کردند. اتابک بعد از رسیدن به مراد خویش، غلامان مذکور را به خدمت گرفت و اقطاعاتی به آنان واگذار

---

[۵]. البته خرمیل بعد از یک مرحله خیانت به غوریان و دو مرتبه خیانت به خوارزمشاهیان درنهایت توسط سلطان محمد خوارزمشاه مجازات شد (جوینی، ۱۳۷۵: ۶۷/۲).

کرد (راوندی، ۱۳۶۳: ۳۶۴). سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه (حک: ۶۱۷ – ۶۲۸ ق) با علم به اینکه زن اتابک اُزبک، از اتابکان ایلدگزی آذربایجان و اران به‌صورت شبهه‌دار گواهانی دروغین گرد آورده و عقد خویش با ازبک را باطل کرده[۶] و نیز با خیانت به شوهرش قصد داشت شهر تبریز را تسلیم وی کند، در راستای تحقق اهداف سیاسی خویش و تسلط بر این شهر، از درخواست ازدواج این خائن به شوهر و دودمان ایلدگزی استقبال کرد (جوینی، ۱۳۷۵: ۱۵۶/۲ – ۱۵۷).

اتخاذ چنین راهبردی در برابر خائنان، در مواقعی به‌دلیل خطای دستگاه حکمرانی و تلاشی برای جبران سیاست‌های نادرست پیشین بود. زمانی که صاحب‌بن‌عباد، وزیر فخرالدوله دیلمی (حک: ۳۷۳ – ۳۸۷ ق) متوجه شد گروهی از کارکنان سابق دربار آل‌بویه (حک: ۳۲۱ – ۴۴۸ ق) به‌دلیل برکنار شدن از مناصب خویش با دربار غزنوی مکاتبه دارند، به‌منظور جلوگیری از تحقق عینی خیانت این گروه، با رضایت فخرالدوله، آن‌ها را امان داده و به هر کدام شغلی درخور واگذار کرد، سپس به این افراد گفت: «اکنون مردمی کنید نیز به محمود منویسید و زوال مملکت ما مخواهید و شکایت مکنید» (طوسی، ۱۳۴۷: ۲۲۶ – ۲۲۹).

در برخی موارد نیز با هدف خنثی کردن خیانت خائنان و دادن آگاهی‌های نادرست به دشمن، تعمداً خیانت آن‌ها را نادیده گرفته و خائنین را در مناصب خویش نگه می‌داشتند. سبکتکین (حک: ۳۶۶ – ۳۸۷ ق) علیرغم آگاهی از اینکه یکی از سپاهیانش اسرار نظامی اردوگاه وی را در بحبوحه نبرد با دشمنان، به ابوعلی سیمجور می‌رساند، نه‌تنها متعرض وی نشد، بلکه به وی «عملی کرامند داده به الطاف و عنایات سرافراز گردانید و در آن اثنا روی به امرا کرده گفت باید که شما از جانب ابوعلی سیمجور و مقاتله او خاطرجمع دارید که امرا و ارکان دولت او به من نامه‌ها نوشته‌اند که چون هر دو لشکر با یکدیگر حمله نمایند، ما ابوعلی را گرفته، مقید و مغلول آوریم». فرد خائن نیز فوراً این خبر را به ابوعلی رساند و باعث شد، «ابوعلی از غایت خوف که از مردم خود داشت، روی به وادی فرار آورده، امیر ناصرالدین سبکتکین را فتحی چنان دست داد» (حائری، ۱۳۴۲: ۳۰۵ – ۳۰۶).

---

[۶]. این زن در هنگام محاصره تبریز توسط جلال‌الدین خوارزمشاه که به فرار شوهرش اتابک اوزبک از تبریز انجامید، چون می‌دانست که مقاومت در برابر سلطان ممکن نیست و با شوهر خویش نیز دشمنی داشت، ضمن تسلیم کردن شهر، مستنداتی جعلی مبنی بر صحت طلاق از اتابک را به نزد سلطان فرستاد و به همسری وی درآمد (جوینی، ۱۳۷۵: ۱۵۶/۲ – ۱۵۷). ادعای این زن مبنی بر طلاق از اتابک به اندازه‌ای دروغین و خیانت‌آمیز بود که اتابک پس از شنیدن این خبر و اینکه ازدواج به «رغبت صادق» همسرش بوده، «در حال سر بر بالین نهاد و محموم شد و بعد از چند روز درگذشت» (نسوی، ۱۳۸۴: ۱۴۹).

در مواردی خود حاکمان به دلیل نظارت بر احوال کارگزاران خویش، به‌نوعی خائن‌پروری می‌کردند و بخشش خائنان گماشته توسط فردی که مورد خیانت واقع شده بود، با فرمان حکومتی و در پوشش مشرف صورت می‌گرفت. امیر مسعود غزنوی (حک: ۴۲۱ – ۴۳۱ ق) در دوره ولیعهدی دو تن از دبیران را به مشرفی بونصر مشکان رئیس دیوان رسائل گماشته بود. بونصر بعد از آگاهی از این مسئله از نفوذ این خائنین در دیوان متاسف شده و عنوان داشت درصورت پی بردن این موضوع بلافاصله آن‌ها را از دیوان دور می‌کرد، چرا که «دبیر خائن به کار نیاید». سلطان مسعود نیز آن‌ها را به شغل دیگری گماشت (بیهقی، ۱۳۵۵: ۱۷۶ – ۱۷۷).

در برخی موارد خائنان به ولی‌نعمت خویش، داوطلبانه در جستجوی حامی خائن‌پروری برمی‌آمدند و بدین‌ترتیب زمینه حمایت از خیانت خویش را فراهم می‌کردند. هنگامی که وزیر اسفار بن شیرویه در خزانه وی خیانت کرد، برای رهایی از مجازات، «مرداویج را در پادشاهی طمع افکند تا اسفار کشته شد بر دست مرداویج و پادشاهی او را صافی شد» (مجمل‌التواریخ و القصص، بی‌تا: ۳۸۸ – ۳۸۹). در مواردی نیز چون خیانت فرد خائن فاش نمی‌شد، آن شخص همچنان به خدمت گرفته می‌شد. هنگامی که مرداویج (حک: ۳۱۹ – ۳۲۳ ق) از صدور فرمان انتصاب علی بن بویه به حکومت شهر کرج ابودلف، پشیمان شد، به برادرش وشمگیر پیغام داد که مانع رفتن علی به محل مأموریتش شود. اما ابوعبدالله العمید وزیر مرداویج، پیش از آنکه فرمان حکومتی را پیش وشمگیر ببرد، به علی و برادرش حسن، تغییر رای مردوایج را خبر داد و آنها بلافاصله به سمت محل مأموریت خویش حرکت کردند (همو، بی‌تا: ۳۸۹ – ۳۹۰).

بخشش و تداوم فعالیت خائنان در مواردی نیز به خصوصیات اخلاقی حاکمان بستگی داشت. زمانی که «برخی از خواص خدمتکاران طغرل نهانی نامه به امیر ابوکالیجار نوشته بود و او را بر بعضی اسرار طغرل آگاه کرده بود، نامه بدست طغرل افتاد ولی او آن را پنهان کرد و مرض خدمتکار را با مرهم شکیبایی[۷] خود معالجه کرد» (اصفهانی، ۱۳۵۶: ۳۲ – ۳۳).

در موقعیت‌های نادری نیز حکمرانان به بهانه مبارزه با بددینی، از خائنین پشتیبانی می‌کردند. مؤیدالملک وزیر نصره‌الدین محمد، صاحب منطقه زوزن که سودای دستیابی به ولایت این منطقه را در سر داشت، در رسالت خویش به نزد سلطان محمد، به دروغ خداوند خویش را فاسدالعقیده و باطنی‌مذهب خواند و در نزد صاحب خویش نیز ریاکارانه عنوان داشت که

---

[۷]. یزدی در اشاره به این خصوصیت اخلاقی سنجر می‌نویسد: «اکثر در جزویات امور ساده‌دل و به آسانی طبع بود» (یزدی، ۱۳۹۹: ۱۲۱).

سلطان: «اعتقاد کرده است که مذهب باطنیان داری و من از سوءعاقبت این تهمت بر تو می‌ترسم. نصره‌الدین از غایت ترس از جای برفت و دیگر مقام نتوانست کردن. به بعضی از قلاع اسماعیلیان رفت و بدیشان متصل شد و مؤیدالملک صورت حال به سلطان نوشت. وزارت زوزن به وی مفوض شد که اموال آن را جهت خزانه سلطنت جبایت کند. مدتی بر این نسق حاکم بود، اندیشه کرد که مادام که نصره‌الدین در آن حوالی باشد، آن لقمه به حلق او فرو نرود؛ پس به وی نوشت که من کار ترا پیش سلطان راست کنم و به فریب و به عشوه او را به زوزن آورد و میل در چشم کشید» (نسوی، ۱۳۸۴: ۴۰ – ۴۱).

الگوی دوم: پشتیبانی موقت و تنبیه خائنان

الگوی دیگر برخورد با خائنان که توسط حاکمان متعدد موردتقلید قرار گرفت، حمایت ناپایدار اولیه و سپس تنبیه خائنین در فرصت مناسب بود. از آنجایی که خیانت‌ها معمولاً در برهه‌های حساس رخ می‌داد، گروهی از حاکمان معتقد بودند برخورد فوری قهرآمیز با خائنین، می‌تواند پیامدهای به‌مراتب بدتری از سازش موقت با آن‌ها داشته باشد. بر همین اساس ابتدا با این افراد کنار آمده، سپس در موقعیت مناسب به تنبیه آنان اقدام می‌کردند. بیهقی در اظهارنظری عالمانه درباره علت اتخاذ چنین رویکردی توسط فرمانروایان می‌نویسد: «پادشاهان در وقت چنان تقربها فراستانند[۸] و لکن بر چنان کس اعتماد نکنند» (بیهقی، ۱۳۵۵: ۳۲۳). عباسیان که بعد از رسیدن به مقام خلافت، معتقد بودند، ابومسلم در حال خیانت[۹] به آنان است، یا توانایی بالقوه این کار را دارد، علیرغم آگاهی از این قضیه، از بیم نفوذ و قدرت وی، بعد از مدتی صبر و عاقبت‌نگری که با تثبیت حکومتشان همراه بود، در دوره خلافت منصور (حک: ۱۳۶ – ۱۵۸ ق) شرایط را مناسب دیده و با متهم کردن ابومسلم به خیانت، او را با نیرنگ[۱۰] به قتل رساندند (طبری، ۱۳۷۳: ۱۰۸۴/۲ – ۱۰۹۰). در این راهبرد، خدمات پیشین خائنین نادیده گرفته می‌شد. چنانچه منصور در جواب ابومسلم، که خدمات خویش به عباسیان را برمی‌شمرد، به امر قدسی متوسل شده و اظهار داشت: «این نه به دوستی ما کردی بلکه این کار آسمانی بود و عنایت ایزدی که قیام و دولت ما بود» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۷۲). همچنین مزیت آتی خائنان نیز در نظر گرفته نمی‌شد. هنگام صدور فرمان قتل، «ابومسلم

---

[۸]. به معنی پذیرفتن و قبول کردن.

[۹]. خیانت‌های ابومسلم از نظر منصور عبارت بودند از: کشتن داعی بزرگ عباسیان در خراسان بدون اجازه منصور، خواستگاری از امینه، دختر علی بن عبدالله بن عباس، تذکر برخی احکام شرعی به منصور (طبری، ۱۳۷۳: ۱۰۸۹/۲)، پیشی گرفتن بر منصور در سفر حج، تملک اموال سپاه عبدالله بن علی، رفتن به خراسان و گوش ندادن به پیام منصور برای بازگشت و تصاحب کنیزک عبدالله بن علی که عبدالله از آن صاحب فرزندی شده بود (همو، ۱۳۷۳: ۱۰۹۰/۲).

[۱۰]. ازجمله سوگند خورد، از خدا و پیامبر بیزارم که گزندی به تو برسانم (همو، ۱۳۷۳: ۱۰۸۴/۲).

گفت یا امیرالمؤمنین مرا از برای دفع دشمنان خود نگاهدار منصور گفت من دشمنی از تو قوی‌تر ندارم» (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۲۱۱/۲).

علت دیگر اتخاذ این راهبرد، استوار ساختن جانشینی خویش بود. علی قریب از امرای بزرگ دودمان غزنوی که در منازعات جانشینی فرزندان سلطان محمود، ابتدا امیرمحمد را به تخت نشانده، سپس با تغییر شرایط، به امیرمحمد خیانت[۱۱] کرده و به مسعود پیوسته بود، در ابتدا این چنین مورد نوازش مسعود قرار گرفت: «بداند که همه شغل مُلک بدو مفوض خواهد بود و پایگاه و جاه او از همه پایگاه‌ها گذشته» (بیهقی، ۱۳۵۵: ۵۷). البته در چنین موقعیت‌هایی خائنان نیز می‌دانستند که سرانجام به سزای کردارشان خواهند رسید. به همین دلیل علی قریب در واکنش به مهرنوازی‌های مسعود گفت: «به حقیقت بدانکه چندان است که سلطان مسعود چشم بر من افگند، بیش شما مرا نبینید؛ این نامه‌های نیکو و مخاطبه‌های بافراط و به خط خویش فصل نبشتن و برادرم را حاجبی دادن، همه فریب است و بر چون من مرد، پوشیده نشود و همه دانه است تا به میانه دام رسم» (بیهقی، ۱۳۵۵: ۵۸). همانگونه که شرایط ایجاب می‌کرد و علی قریب نیز گمان می‌برد، مسعود بعد از تثبیت اوضاع، وی و برادرش مَنگیتراک را مصادره و زندانی کرد (بیهقی، ۱۳۵۵: ۶۶). غازی حاجب نیز ازجمله کسانی بود که ابتدا وعده بخشش گرفت، اما پس از تثبیت اوضاع، سلطان با این استدلال که: «ما را این بدرگ به هیچ کار نیاید که بدنام شد بدینچه کرد ... و عالمی را شورانیدن از بهر یک تن، کز وی چنین خیانتی ظاهر گشت مُحال است»، او را به قلعه، خانه‌نشین کردند (بیهقی، ۱۳۵۵: ۳۰۵).

سوءاستفاده از خائنین برای تضعیف رقبا و کسب منافع سیاسی از دیگر علل اتخاذ چنین راهبردی بود. سُبکری، غلام خائن به خاندان صفاری (حک: ۲۶۵ – ۳۹۳ ق) که به جانشینان عمرولیث خیانت کرد[۱۲] و «کار خویش زی امیرالمؤمنین ساخت»، چند صباحی موردحمایت خلافت عباسی بود، اما پس از تحقق اهداف خلافت در تضعیف صفاریان و دست‌اندازی بر

---

[۱۱]. سلطام مسعود خیانت اصلی علی قریب را دخالت در عزل‌ونصب سلطان دانست و گفت: «علی تا این نهایت، نه آن کرد، که اندازه و پایگاه او بود ... او را به آوردن برادرم چه بود؟ صبر بایست کرد تا ما هم آمدیمی و وی یکی بودی از اولیا و حشم. آنچه ایشان کردندی، وی نیز بکردی و اگر برادرم را آورد، بیوفائی چرا کرد؟ و خدای عزوجل چرا بفروخت به سوگندان گران که بخورد؟ و وی در دل خیانت داشت و آن همه ما را مقرر گشت تا او را نشانده آمد؛ که صلاح نشاندن او بود» (بیهقی، ۱۳۵۵: ۶۸). هنگامی که امیرمحمد از این قضیه آگاه شد: «سجده کرد خدای را تعالی و گفت تا امروز هرچه به من رسید، مرا خوش گشت که آن کافرنعمت بی‌وفا را فروگرفتند و مرا داد، در دنیا به سر آمد» (همو، ۱۳۵۵: ۸۶).

[۱۲]. سبکری که نماینده عمرولیث در ایالت فارس بود، نه‌تنها دو تن از فرزندان عمرولیث به نام‌های طاهر و یعقوب را دستگیر و روانه بغداد کرد، بلکه امرای همراه این دو تن را نیز با این توجیه که آنان «همت پادشاهی ندارند» و خزانه یعقوب و عمرولیث را به باد داده‌اند، را وادار به خیانت به آن‌ها کرد (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۲۸۶).

ایالت فارس، موردتعقیب خلیفه قرار گرفت و درنهایت توسط هم‌پیمان این نهاد – سامانیان – دستگیر و روانه بغداد شد (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۲۹۶).

یکی دیگر از علل حمایت موقت از خائنان، سپس تنبیه نهایی آنان، بهره‌گیری از این افراد در راستای پایه‌گذاری دودمان جدید بود. هنگامی که ترکمانان سلجوقی در ماهیت امیران ولایت‌ستان مشغول نبرد قدرت با غزنویان بودند، به‌خوبی از ظرفیت فرزندان آلتونتاش که از جانب غزنویان بر خوارزم حکومت داشتند و به دلیل دلخوری از سیاست‌های دربار غزنوی در حال خیانت به این حکومت بودند، در راستای نبرد با سپاه غزنوی بهره بردند. اما پس از استقرار و تثبیت حکومت خویش، با آن‌ها «وفا نکردند و روزی چندشان نیکو داشتند و آخر ببستند و آلتونتاشیان همه ذلیل شدند و برافتادند» (بیهقی، ۱۳۵۵: ۹۴۴).

برخی خائنین نیز اگرچه موردبخشش قرار گرفته بودند، اما درنتیجه رخدادی غیرقابل-پیش‌بینی، حساسیت و غیرت حاکم برانگیخته می‌شد و موجبات عقوبت آن‌ها فراهم می‌شد. مؤیدالملک بن نظام‌الملک در واکنش به برکناری از مقام وزارت توسط سلطان برکیارق (حک: ۴۸۷ – ۴۹۸ ق)، به تحریک مدعیان سلطنت علیه سلطان پرداخت و درنهایت موجب تحمل مشقات فراوانی بر وی و تقسیم امپراتوری سلجوقی شد، اما برکیارق با نادیده گرفتن این خیانات، وی را مجدداً به مقام وزرات خویش منصوب کرد. سلطان بعد از شنیدن انتقادات برخی از کارگزاران خویش مبنی بر اینکه «بی‌حمیت قومی‌اند این سلجوقیان مردی این همه سختی به روی سلطان آورد یک بار بنده پدرش را بر آن داشت که پادشاهی طلبد و آلت و عدت و سرای‌پرده و غیره از بهر او راست کرد و دیگر باره به گنجه رفت و برادرش را بیاورد و او را در گرد جهان یک چند به آوارگی داشت، اکنون او را وزارت می‌دهد و بر او اعتماد می‌کند»، فوراً وی را به قتل رساند (راوندی، ۱۳۶۳: ۱۴۸؛ کرمانی، ۱۳۷۳: ۲۶۵).

دیگر علت اتخاذ چنین راهبردی، زیاده‌خواهی‌های خائنان، یا دستاویز قرار دادن آن‌ها توسط فرصت‌طلبان در راستای تحمیل خواسته‌های خویش بر حکومت بود. ملشکاه سلجوقی بعد از پیروزی بر عمویش قاورد که مدعی سلطنت بود، ابتدا درصدد بخشش وی برآمد، اما زمانی که مشاهده کرد سپاهیان وجود قاورد را بهانه‌ای برای زیاده‌خواهی خویش قرار داده‌اند و با زبان تهدید اعلام کردند یا مواجب آن‌ها افزایش پیدا خواهد کرد، یا «سعادت سر قاورد باد»، بنا به یک ضرورت سیاسی، به‌منظور جلوگیری از شورش و خیانتی دیگر، به توصیه وزیر خویش – خواجه حسن طوسی - قاورد را به قتل رساند (نیشابوری، ۱۳۹۰: ۳۰). نظام-الملک محمد بن بهاءالدین مسعود هروی وزیر معزول محمد خوارزمشاه نیز که به مغولان پیوسته بود، «مدتی در آن میانه مکرم بود و ... چنگیزخان او را محترم می‌داشت و وقت‌ها

حساب ولایات را به وی حواله می‌کرد» اما بعد از مدتی به دلیل پافشاری در عدم واگذاری کنیز زیبارویی به یکی از امرای مغول، چنگیزخان او را احضار کرد و «غدرهایی که با سلطان کرده بود یک یک بر وی شمرد، آنگه فرمود که به یاسایش رسانیدند» (نسوی، ۱۳۸۴: ۶۱). گاهی نیز حمایت ناپایدار یک مدعی از خائنین، با توصیه و راهنمایی دیگر بازیگران قدرت، به تنبیه آن خائن یا عدم حمایت از او منجر می‌شد. هنگامی که یکی از مخالفان حکومت صفاری، موسوم به رافع بن هرثمه به دربار علویان طبرستان (حک: ۲۵۰ – ۳۰۴ ق) پناهنده شد، عمرولیث(حک: ۲۶۵ – ۲۸۷ ق) به حاکم وقت علوی – محمد بن زید (حک: ۲۷۱ – ۲۸۷ ق) – که قصد یاری رافع را داشت، پیغام داد: «او مردی خائن و غدار است اگر کارش محکم شود، به تو خیانت خواهد کرد. کارهای گذشته او را هم یادآوری کرد. محمد از یاری او با لشکر دیلم منصرف شد» (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۲۹۳/۱۸). در یک مورد نادر نیز خائنانی که به زیان خداوند خویش، به دیگری خدمت کرده بودند؛ اگرچه توسط آن شخص موردحمایت قرار گرفتند، اما از ترس عقوبت خویش، پیشدستی کرده و ولینعمت جدید را پس از مدتی به قتل می‌رساندند. پس از آنکه گروهی از امرا در همدستی با اتابک قزل‌ارسلان عثمان، به طغرل سوم سلجوقی خیانت کرده و او را دستگیر کردند، از کرده خویش پشیمان شده و «با یکدیگر مشورت کردند که ما چون با سلطان طغرل با وجود حق و انتماء به خاندان سلطنت بی‌مروتی کردیم، دیگری بر ما چه اعتمادی کند؟ مبادا که اتابک چون به مخالفت ما وثوق ندارد در هلاک ما سعی کند و غلامان خود را به مناصب ما موسوم گرداند؛ به اتفاق رفتند و اتابک قزل‌ارسلان را بگرفتند و به قتل آوردند» (کرمانی، ۱۳۷۳: ۳۱۵).

الگوی سوم: بخشش خائنین بعد از تنبیه اولیه

عقیده کلی حامیان این رویکرد چنین بود که «خدمتکاران قدیم و مخلصان سلیم را به اندک خیانتی به دست سیاست ندهیم» (حائری، ۱۳۴۲: ۳۲۱). همچنین تلاش می‌شد خدمات فرد خائن در مقابل خیانات وی قرار گرفته و در صورتی که کفه ترازو به نفع خدمات وی سنگینی می‌کرد، از قتل آن شخص صرف‌نظر کرده یا در مجازات وی تخفیف قائل شوند (طبری، ۱۳۷۳: ۱۰۶۹/۲). در پاکسازی سیاسی که در روزگار خلافت مقتدر عباسی (حک: ۲۸۲ – ۳۲۰ ق) از کارگزاران این نهاد صورت گرفت، ابن‌فرات وزیر خلیفه و متصدی این امر، سلیمان بن حسن نامی که در لیست تصفیه قرار داشت، را به دلیل سابقه دوستی خانوادگی نه‌تنها برکنار نکرد، بلکه او را به منصب مهمی نیز گماشت. سلیمان بعد از مدتی خائنانه کوشید خلیفه را به مصادره اموال ابن‌فرات و برکناری وی از وزارت ترغیب کند، اما پیش از محقق شدن اهدافش، خیانت وی آشکار شد. ابن‌فرات اگرچه در ابتدا وی را مصادره و

تبعید کرد (ابن‌مسکویه، ۱۳۷۶: ۶۲/۵ – ۶۳)، اما «پس از آن از او عفو کرد و به او نوشت خداوند ترا گرامی بدارد. من در حق تو تفکر و مطالعه کردم؛ دیدم که حق و احترام تو نسبت به گناهی که مرتکب شدی بیشتر است، گذشته را هم به یاد آوردم و دیدم که مهر تو فزون‌تر بوده. بدین‌سبب از کار خود نسبت به تو بازماندم و محبت دیرین ترا باز مغتنم شمردم. برای این است که سوی تو بازگشتم و دوستی ترا بهتر دانستم. زیرا گذشته‌ها دلنوازتر بوده که باید تجدید شود» (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۸۳/۱۹).

یکی دیگر از عواملی که موجب شد برخی حاکمان، خائنین را بعد از تنبیه اولیه، مورد بخشش قرار دهند، پادرمیانی بزرگان بود. در شرایطی که مأمون به توصیه برخی از درباریان خویش، قصد داشت فضل‌بن ربیع را به دلیل خیاناتش در ماجرای ولیعهدی، «در خسیستر درجه» نگه دارد، پس از مدتی با پادرمیانی عبدالله بن طاهر (حک: ۲۱۳ – ۲۳۰ ق) که از جایگاه بالایی نزد خلیفه برخوردار بود، خیانت فضل را نادیده گرفت (بیهقی، ۱۳۵۵: ۳۴ – ۳۶).

در مواردی نیز فرمانروایان با تکیه بر آموزه‌های دینی، خائنین را مورد بخشش قرار می‌دادند. در یک مورد منصور عباسی دستور قتل فرد خائنی را صادر کرد، اما با شنیدن توصیه‌های یکی از ندمایش مبنی بر اهمیت بخشش در شریعت اسلام، وی را بخشید (غزالی، ۱۳۱۷: ۲۰). خصوصیات بارز شخصیتی خائنین بعد از اثبات خیانتشان نیز در بخشش نهایی آن‌ها تأثیرگذار بود. فرزند حاجب علی قریب – سرهنگ محسن – که به دلیل خیانت پدرش به غزنویان، به دستور سلطان مسعود در زندان سر می‌برد، به دلیل خویشتنداری و متانت مورد بخشش قرار دادند (بیهقی، ۱۳۵۵: ۱۰۹).

تنبیه اولیه و بخشش خائن گاهی نیز به سبب مرثر نبودن مجازات وی بود. هنگامی که منهیان به نظام‌الملک طوسی گزارش دادند مشرف عمارت نظامیه بغداد «خیانت کرده است و زر بسیار از وجه عمارت تصرف نموده» و مشرف نیزاز نظام‌الملک درخواست کرد تا حساب خیانت وی را به خدا و روز قیامت واگذارد. خواجه که از فرصت تباه‌شده برای ساختن بنایی مستحکم و باشکوه حسرت می‌خورد، با این استدلال که مجازات این مشرف خائن، جبران زمان فوت شده را نخواهد کرد، صرفاً به سرزنش وی بسنده کرد و او را موردبخشش قرار داد (میرخواند، ۱۳۸۵: ۳۱۸۷/۴).

در مواردی نیز خائنان به‌منظور بهره‌مندی از بخشش سلطان، داوطلبانه به تنبیه خویش می‌پرداختند تا بدین‌گونه حمایت مجدد حاکمان را جلب کنند. هنگامی که در افواه شایع شد

عمیدالملک کندری دختری را که قرار بوده برای آلب‌ارسلان[۱۳] عقد کند، خود تزویج کرده و در ناموس سلطان خیانت کرده، وزیر به‌منظور رهایی از عقوبت سلطان، «ریشش سترد و بیضه‌های خویش برکند و بدین‌سان از کیفر سلطان برست» (حسینی، ۱۳۸۰: ۶۰ – ۶۱). در برخی موارد نیز خصایص اخلاقی فرمانروایان ازجمله روحیه بخشندگی و گذشت آن‌ها، موجب تبرئه خائنان می‌شد.آلب‌ارسلان بعد از آنکه یکی از امرای خویش موسوم به اَردَم را به دلیل انتخاب دبیر شیعه‌مذهب عراقی به خیانت محکوم و توبیخ نمود و علیرغم اینکه عنوان داشت «اگر ترا شاید که با تن خویش هرچه خواهی کنی پادشاه را نشاید که دست از حزم و احتیاط بدارد و با خیانتکننده ابقا کند»، در نهایت او را موردبخشش خویش قرار داد (طوسی، ۱۳۴۷: ۲۱۸).

الگوی چهارم: مصادره و قتل فوری خائنان

گروهی از فرمانروایان نیز معتقد بودند به محض آشکار شدن «تقلب و خیانت» کسی، می‌بایست وی را کشت (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۶۸/۱۵). زیرا خیانت را در زمره رفتارهایی می‌دانستند که به‌هیچ وجه نمی‌شد از کارگزاران تحمل کرد (خواندمیر، ۱۳۷۲: ۹۲). قائلان به این طرز نگرش، تأکید داشتند «رعایت حق خدمت مانع از اجرای» مجازات خیانت درباره خاطیان نخواهد شد (مسعودی، ۱۳۸۲: ۲۹۶/۲ – ۲۹۷). قوی‌ترین استدلال این گروه برای قتل خائنان این بود که شخصی که به ولی‌نعمت خویش خیانت کرده، از وی انتظار وفا و تعهد برای دیگری[۱۴] نیز نمی‌رود (همدانی،۱۳۶۲ الف: ۳۵۴/۱). سبکتکین در آغاز سلطنت خویش هشدار شدیداللحنی صادر کرد مبنی بر اینکه «هر کس خلاف راستی اندیشد او را جز گردن زدن نفرمایم» (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۳۴).

طاهر ذوالیمینین (حک: ۲۰۵ – ۲۰۷ ق) به فرزندش توصیه کرد «خائن و غدار و عهدشکن را راه مده» (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۳۱۳/۱۶). سلطان محمود غزنوی به سبب آنکه خائنین حرمت‌شکنی نموده و «حق نعمت خداوندان خود فرو» می‌گذاشتند و الگویی برای ترویج خیانت خواهند شد، تأکید داشت که نمی‌بایست با خائنان اغماض نمود «تا من بعد بندگان بر خداوندان دلیر نشوند» (شبانکارهای، ۱۳۶۳: ۲۶ – ۲۷). آلب‌ارسلان نیز اعتقاد داشت اگر ناراستی و خیانتی از کسی بروز کرد، می‌بایست او را معزول و به قتل رسانند تا مایه عبرت دیگران شده و من‌بعد کسی «بر پادشاه بد نیارد اندیشید» (طوسی، ۱۳۴۷: ۴۲).

---

[۱۳]. اصفهانی این رویداد را مربوط به زمان سلطنت طغرل اول می‌داند (اصفهانی، ۱۳۵۵: ۳۶). باتوجه به اینکه عمیدالملک در آغاز سلطنت آلب‌ارسلان به توطئه نظام‌الملک، به قتل رسید، روایت اصفهانی قابل‌اعتمادتر است.

[۱۴]. این پیش‌بینی در موارد متعددی محقق می‌شد، چنانکه در مواردی که از خائنین حمایت می‌شد و آن‌ها را به خدمت می‌گرفتند، مجدداً به ولی‌نعمت جدید نیز خیانت می‌کردند (جوینی، ۱۳۷۵: ۶۷/۲).

اعتقاد راسخ این گروه به برانداختن فوری خائنان به‌اندازه‌ای بود که حتی با احتمال خیانت کردن شخص یا گروهی، اقدام به حذف فوری آن‌ها می‌کردند. عبدالله بن علی عموی منصور عباسی، در نزاع کسب خلافت، هنگام رویارویی با سپاه منصور به فرماندهی سردار خراسانی‌اش - ابومسلم - هفده هزار نفر از خراسانیان سپاهش را از ترس خیانت[15] و پیوستن به ابومسلم به قتل رساند (طبری، ۱۳۷۳: ۱۰۷۶/۲). عمادالدوله دیلمی (حک: ۳۲۱ – ۳۳۵ ق) در آستانه مرگ، به‌منظور تضمین سلطنت جانشین خردسال خویش، چند تن از امرایی که برحسب تجربه[16] احتمال خیانت آن‌ها را می‌داد، به قتل رسانید (میرخواند، ۱۳۸۵: ۲۹۷۹/۴). عمرولیث صفاری نیز یکی از بزرگان دربارش که آشکارا عنوان می‌داشت: «تغییر سعادت‌ها و تبدیل دولت‌ها» را دوست دارد، به دلیل اندیشه بد وی و احتمال ارتکاب خیانت، علیرغم حقوق زیادی که بر گردن دولت صفاری داشت، به قتل رساند (حائری، ۱۳۴۲: ۳۰۶ – ۳۰۷).

این طیف از فرمانروایان معتقد بودند حتی اگر به دشمن آن‌ها نیز خیانت شده باشد، می‌بایست با فرد خائن برخودر قهری شود. بر همین اساس هنگامی که منتصر آخرین بازمانده سامانیان که به پناه اعراب بنی‌بهیج رفته بود، با غدر توسط آن‌ها کشته شد (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۸۴)، «سلطان محمود اگرچه طالب ملک بود فرمود تا آن اعرابی را بکشتند و آن قبیله را بسوختند تا رعایا بر قتل ملوک دلیری ننمایند» (ابن‌فندق، ۱۳۶۱: ۷۰). بهاءالدوله دیلمی (۳۷۹ – ۴۰۳ ق) نیز علیرغم دشمنی با نورالدوله مزیدی، زمانی که غلامانش او را کشته و سرش را به امید خوش‌خدمتی به دربار وی آوردند، دستور داد غلامان مذکور را به جهت خیانت در حق ولی‌نعمت خویش، بردار کنند (گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۰۸ – ۲۰۹).

شدت‌عمل این این گروه از حکمرانان در تنبیه خائنین به‌گونه‌ای بود که حتی اگر یکی از کارگزاران خویش نیز به‌صورت مصلحت‌گونه و از روی فریب، موقتاً با دشمنان و رقبای آن‌ها ارتباط برقرار می‌کرد، در قتل وی درنگ نمی‌کردند. در جریان درگیری میان مرداویج و امیر نصر سامانی (۳۰۱ – ۳۳۱ ق) بر سر تسلط بر گرگان، زمانی که مرداویج گرگان را تصرف کرد، محمد بن عبیدالله بلعمی وزیر امیر نصر، مطرف بن محمد وزیر مرداویج را تطمیع کرد که به سامانیان بپیوندد و مطرف نیز به‌منظور خاتمه دادن به جنگ برخورد

---

[15]. این گمان عبدالله چندان هم نادرست نبود، زیرا ابومسلم در واکنش به نگرانی منصور درباره شورش عمویش، گفت: «از او مترس من شر او را دفع خواهم کرد به خواست خدا، زیرا اغلب بلکه تمام سپاهیان او خراسانی هستند و آن‌ها از فرمان من تمرد نخواهند کرد» (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۹۴/۱۵).

[16]. وی در پاسخ به شفیعان گفت زمانی که در خدمت امیر نصر بودیم، امیر شیرنجین قصد داشت امیر نصر را به دلیل سن کم به قتل رساند که دیلمیان مانع وی شدند. سپس افزود: «اکنون شما چه می‌گویید من که از وی این نوع تهور مشاهده کرده باشم، توانم که او را پیش برادرزاده خود بگذارم؟ شفعا خاموش شدند» (میرخواند، ۱۳۸۵: ۲۹۸۰/۴).

مصلحت‌آمیزی داشت، اما مرداویج با شنیدن این ماجرا وزیر را به قتل رساند (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۲۸۹/۱۹). همچنین در گرماگرم نبرد میان ترکمانان و غزنویان در ایالت خراسان، بوطلحه شبلی والی غزنویان در هرات، چون در یک مورد ناچار شد از آنان پذیرایی کند، به خیانت محکوم شد و به قتل رسید (بیهقی، ۱۳۵۵: ۷۸۲ – ۷۸۳).

برخلاف دیگر الگوها، در این رویکرد، باوجود خدماتی که خائنان به خداوندگاران جدید خویش ارائه می‌دادند، سرنوشت نهایی آن‌ها ولو با اندکی تأخیر قتل بود. سردارانی که در درگیری میان اسفار و مردآیج به اسفار پیوسته بودند، بعد از خاتمه درگیری که به پیروزی مرداویج انجامید، به دلیل خیانت به ولی‌نعمت خویش و عدم اعتماد به آن‌ها به قتل رسیدند (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۲۲۷/۱۹ – ۲۲۸). هنگام محاصره پنج‌ماهه اترار نیز چون یکی از امرای خوارزمشاهی به نام قراچه که ازجمله محافظان سلطان محمد برای دفاع از شهر بود، «شبانه با لشکر خویش از دروازه رفت لشکر مغول او را گرفته به بندگی بردند، فرمودند که تو با مخدوم خود با چندان سوابق حدود نعمت وفا ننمودی، ما را از تو طمع یکدلی نتواند بود و او را با تمامت نوکران بکشتند» (همدانی، ۱۳۶۲ الف: ۳۵۴/۱).

در برخی موارد حکمرانان اگرچه قصد داشتند، خیانت کارگزاران خویش را نادیده بگیرند، اما با آشکار شدن خیانت‌های دیگری از آنان به قتل این افراد فرمان می‌دادند. طغرل سوم قصد داشت خیانت[۱۷] چند تن از کارگزاران و صاحب‌منصبان خویش ازجمله قُتلُغ طشت‌دار و سیدعلاءالدوله رئیس همدان را ببخشد، اما زمانی که این خائنان به قتل پدر[۱۸] سلطان نیز اعتراف کردند، دستور قتل همه آن‌ها را صادر کرد (حسینی‌یزدی، ۱۳۲۶: ۱۶۵ – ۱۷۰).

باوجود اینکه خیانت به یک حاکم می‌توانست به شیوه‌های مختلفی منافع رقبا و مدعیان دیگر را تأمین کند، اما همان مدعیان به دلیل ناپسند دانستن این فعل، به مقابله با خائنین برمی‌خاستند. آتسز خوارزمشاه که تحرکات زیادی برای استقلال از دربار سلجوقی آغاز کرده بود، هنگامی که متوجه شد جمعی از غلامانی که تازه به خدمت سلطان سنجر درآمده بودند، قصد دارند با تحریک طمغاج‌خان قراخانی، سلطان را در شکارگاه به قتل برسانند، علیرغم اینکه قتل سنجر به پیشبرد اهدافش کمک شایانی می‌کرد، این خیانت را به وی

---

[۱۷]. این افراد نامه‌ای به امیر اینانج از امرای بزرگ سلجوقی حاکم بر شهر ری نوشتند و خواستار آن شدند که اینانج اجازه دهد با همکاری علاءالدوله، سلطان طغرل را دستگیر کنند، اما نامه پیش از رسیدن به دست اینانج، توسط گماشتگان سلطان کشف شد (حسینی‌یزدی، ۱۳۲۶: ۱۶۵).

[۱۸]. پدر وی، سلطان ارسلان بود که به اشاره اتابک پهلوان و رشوه علاءالدوله، توسط قتلغ طشت‌دار با زهر کشته شده بود (حسینی‌یزدی، ۱۳۲۶: ۱۶۹ – ۱۷۰).

گزارش داد و بیشتر آن غلامان را به قتل رساندند (یزدی، ۱۳۹۹: ۲۱۵). برخی از خائنان را نیز پس از اطمینان از ثبوت خیانتشان به سزای کردارشان می‌رساندند. زمانی که گزارش‌های مکرری مبنی بر اینکه احمد ینالتکین والی منصوب غزنویان در قلمروی هندی این دودمان، در «مالها خیانت همی کند»، به دربار غزنوی رسید، سلطان مسعود پس از اطمینان از درستی این گزارش‌ها، با ارسال یکی از سردارانش، ینالتکین خائن را مجازات کرد (گردیزی، ۱۳۶۳: ۴۳۰ – ۴۳۱). محمد اول سلجوقی (حک: ۴۹۸ – ۵۱۱ ق) که نخست به گزارش‌هایی مبنی بر خیانت وزیرش سعدالملک آوی در همدستی با اسماعیلیان باور نداشت، پس از آنکه شخصاً خیانت وزیر و عمال وی را مشاهده کرد، دستور قتلش را صادر کرد (نیشابوری، ۱۳۹۰: ۴۱ – ۴۲).

نتیجه

نتایج حاصله از انجام پژوهش پیش‌رو بیانگر این واقعیت است که در سده‌های نخستین و میانه ایران دوره اسلامی، به دلیل ساختار سیاسی و رقابت‌های آشکارونهان بازیگران قدرت، خیانت پدیده‌ای شایع و فزاینده بوده است. علیرغم خوانش‌های متعددی که از مفهوم و مصادیق این پدیده در آن روزگار وجود داشت، غالباً ناراستی در انجام مسئولیت‌های محوله در زمینه‌های نظامی، مالی، دیوانی و غیره را در حکم خیانت به شاه و حکومت تلقی می‌کردند. نتایج پژوهش نشان داد حکمرانان مسلمان علیرغم آگاهی از ماهیت مسئله خیانت که برخوردی قاطع و یکسان را می‌طلبید، رویکرد هماهنگی در مواجهه با خائنین اتخاذ نکرده‌اند. چرایی عدم اتخاذ موضع‌گیری همسان در مواجهه با این پدیده، ناشی از عوامل متعددی همچون مصلحت‌اندیشی‌های سیاسی، خصوصیات اخلاقی، نگرش و جهان‌بینی متفاوت حکمرانان و مراعات بایسته‌های نظامی بود. دیگر نتیجه مهمی که از پژوهش حاضر حاصل شد، اتخاذ همزمان دو الگوی ناهمسان توسط برخی فرمانروایان در مواجهه با این مسئله بود. امری که نشان داد، شیوه برخورد با خیانتکاران بیش از آنکه ناشی از اتخاذ رویکردی متناسب با ماهیت مسئله خیانت باشد، نشان‌دهنده تأثیرگذاری مؤلفه‌های مهم‌تر دیگری همچون مصالح سیاسی – نظامی و شرایط و بستری بود که خیانت در آن به وقوع می‌پیوست.

منابع

ابن‌اثیر، عزالدین. ۱۳۷۱. تاریخ کامل. ترجمه عباس خلیلی و ابوالقاسم حالت. تهران: علمی.

ابن‌خلکان، ابوالعباس شمس‌الدین احمد بن محمد بن بکر. ۱۳۶۷. وفیات‌الاعیان، حققه و علق حواشیه و وضع فهارسه محمد محی‌الدین عبدالحمید. قاهره: مکتبه‌النهضه‌المصریه.

اصفهانی، قوام‌الدین فتح بن علی. ۱۳۵۶. تاریخ سلسله سلجوقی. ترجمه محمد حسین خلیلی. تهران: بی‌نا.

ابن‌فندق، علی بن زید. ۱۳۶۱. تاریخ بیهق، تصحیح احمد بهمنیار. تهران: فروغی.

ابن‌مسکویه، احمد بن محمد. ۱۳۷۶. تجارب‌الامم. ترجمه علی‌نقی منزوی. تهران: توس.

بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین. ۱۳۵۵. تاریخ بیهقی. تصحیح علی اکبر فیاض. مشهد: دانشگاه فردوسی.

تاریخ سیستان. ۱۳۶۶. تصحیح محمدتقی بهار. تهران: کلاله خاور.

جوینی، عطاملک. ۱۳۷۵. تاریخ جهانگشای. تصحیح محمد قزوینی. تهران: دنیای کتاب.

حائری، مجدالدین. ۱۳۴۲. زینه‌المجالس، تصحیح احمد احمدی. بی‌جا: بی‌نا.

حسینی، صدرالدین ابوالحسن. ۱۳۸۰. زبده‌التواریخ: اخبارالامراء و الملوک السلجوقیه. ترجمه رمضانعلی روح‌اللهی. تهران: نشر ایل شاهسون بغدادی.

حسینی، پرویز و حیدری، سلیمان (۱۴۰۳). بررسی رفتارهای خیانت‌آمیز مشرفان و صاحب‌بریدان و اثرات آن بر ساختار حکومت غزنویان. پژوهشنامه تمدن ایرانی. ۶ (۱). ۴۵ – ۶۰.

حسینی‌یزدی، محمد. ۱۳۲۶. العُراضه فی‌الحکایهِ السلجوقیه. قاهره: مطبعه معارف.

خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین. ۱۳۸۰. حبیب‌السیر فی اخبار افراد بشر. تصحیح محمود دبیرسیاقی. تهران: خیام.

راوندی، نجم‌الدین. ۱۳۶۳. راحه‌الصدور و آیه‌السرور. تهران: علمی.

شبانکاره‌ای، محمد بن علی. ۱۳۶۳. مجمع‌الانساب. تصحیح میرهاشم محدث. تهران: امیرکبیر.

طبری، محمد بن جریر. ۱۳۷۳. تاریخ طبری. تهران: البرز.

طوسی، ابوعلی حسن. ۱۳۴۷. سیاستنامه. به اهتمام هیوبرت دارک. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر بن قابوس. ۱۳۳۵. قابوسنامه، تصحیح عبدالمجید بدوی، تهران: کتابفروشی ابن‌سینا.

عقیلی، سیف‌الدین حاجی بن نظام. ۱۳۶۴. آثارالوزراء. تصحیح میرجلال‌الدین حسینی‌ارموی. تهران: اطلاعات.

غزالی، ابوحامد محمد. ۱۳۱۷. نصیحه الملوک. تصحیح جلال همائی. تهران: بی‌نا.

فخرمدبر، محمد بن منصور بن سعید. ۱۳۴۶. آداب‌الحرب و الشجاعه. به اهتمام احمد سهیلی‌خوانساری. تهران: اقبال.

گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود. ۱۳۶۳. زین‌الاخبار. تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران: دنیای کتاب.

مسعودی، علی بن حسین. ۱۳۸۲. مروج‌الذهب. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: علمی و فرهنگی.

میرخواند، محمد بن خاوندشاه بن محمود. ۱۳۸۵. روضه‌الصفا، تصحیح جمشید کیانفر. تهران: اساطیر.

مجمل‌التواریخ و القصص. بی‌تا. تصحیح محمدتقی بهار. تهران: کلاله خاور.

نسوی، محمد بن احمد. ۱۳۸۴. سیرت جلال‌الدین منکبرنی، تصحیح مجتبی مینوی. تهران: علمی و فرهنگی.

نیشابوری، ظهیرالدین. ۱۳۹۰. سلجوقنامه. تصحیح میرزا اسماعیل افشار و محمد رمضانی. تهران: اساطیر.

همدانی، رشیدالدین فضل‌الله. ۱۳۶۲ الف. جامع‌التواریخ (تاریخ اغوز). به کوشش بهمن کریمی. تهران: اقبال.

همدانی، رشیدالدین فضل‌الله. ۱۳۸۷ ب. جامع‌التواریخ (تاریخ اسماعیلیان). تصحیح محمد روشن. تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.

یزدی، شهاب‌الدین حسن. ۱۳۹۹. جامع‌التواریخ حسنی (بخش تاریخ سلجوقیان). تصحیح بُلنت اوزقوزو گودنلی. تهران: متن.